

روایتی زنانه از جنگ ایران و عراق؛ تجربیات زیسته‌ی زنان

خوزستانی ساکن در «شهرک شهید بهشتی مشهد»

هانیه دانشور^۱، محمدتقی کرمی قهی^۲، محمدمسعود ذکائی^۳

تاریخ دریافت: ۰۰/۱۱/۲۰، تاریخ تایید: ۰۱/۵/۱۸

چکیده

با گذشت بیش از سه دهه از پایان جنگ، زنان عادی ساکن در مناطق جنگی که ناچار به ترک خانه‌های خویش و در نهایت سکونت در شهرهایی غریب شدند، در بدنه‌ی اصلی روایت‌ها، پژوهش‌ها و تاریخ‌نگاری‌های جنگ غایب هستند. مهم‌ترین متونی که به تجربه‌های زنان از جنگ پرداخته‌اند، داستان‌های زنانی را روایت کرده‌اند که «تأثیرگذار و تعیین‌کننده» بوده‌اند و به دلیل نزدیکی به مراکز قدرت، توانایی رساندن صدای خویش به دیگران را داشته‌اند. پژوهش‌های صورت گرفته در حیطه‌ی علوم انسانی نیز، تنها به تحلیل همین متون منتشر شده در قالب خاطرات زنان قناعت کرده، و از مراجعه‌ی مستقیم به انبوه زنانی که جنگ را زیسته‌اند خودداری کرده‌اند. نظر به وجود این خلأ در گفتمان جنگ، این پژوهش با مراجعه‌ی مستقیم به ۳۲ نفر از این زنان که ساکن «شهرک شهید بهشتی مشهد» هستند، تلاش کرده تا به تجارب زیسته‌ی حقیقی و برگرفته از بطن زندگی آنان بپردازد. با رویکرد تئوریک «پدیدارشناسی فمینیستی» و پای‌بندی به «سوژکتیویته‌ی جایگاه‌مند»، علاوه بر توجه به هستی‌جنسیتی مشارکت‌کنندگان، مسائل ساختاری چون: طبقه، وضعیت اقتصادی، قومیت، و فرهنگ آنان مدنظر قرار گرفته است. روایت‌های به دست آمده با رویکرد «روایت‌گری ساختارگرایانه» و به شیوه‌ی داستان‌گونه تحلیل شده‌اند، و در نهایت «داستانی مرکزی» که حاوی تجربیات مجموع شرکت‌کنندگان است در قالب سه بخش کلی: «مواجهه با جنگ»، «تقلای حفظ بقا»، و «احیای زندگی و تکاپوی بهبود آن» روایت شده است.

واژگان کلیدی: جنگ تحمیلی، روایت، تجربه‌زیسته، پدیدارشناسی فمینیستی، زنان جنگ‌زده، شهرک شهید بهشتی مشهد

۱ دانش آموخته‌ی کارشناسی‌ارشد مطالعات فرهنگی، دانشگاه علامه طباطبائی، ایران، تهران: daneshvar_hanieh@yahoo.com

۲ دانشیار مطالعات زنان، دانشگاه علامه طباطبائی، ایران، تهران: (نویسنده مسئول) karami@atu.ac.ir

۳ استاد جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی، دانشگاه علامه طباطبائی، ایران، تهران: zokaiei@atu.ac.ir

تاریخ بلند انسانی با جنگ عجین شده است؛ شاید به دلیل همین قدمت و وسعت باشد که این نهاد اجتماعی نه در قالب مقولات عمیق انسانی بلکه با چوب خط بی‌روح اعداد بازنمایی می‌شود: آمارهای کلی تعداد کشته‌شدگان و مجروحان، نواحی اشغال شده، ابزار جنگی، تاریخ آغاز و پایان، و معاهدات صلح. از «تجربه‌ی جنگ»، تجربیات جسمی، عاطفی و اجتماعی مردم عادی که به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم تحت‌تاثیر قرار می‌گیرند، به ندرت سخنی می‌شنویم (Sylvester, 2013). از سوی دیگر، تاریخ‌های رسمی و روایت‌های نگاشته شده از جنگ‌ها عموماً تاریخ ژنرال‌های افسانه‌ای با مردانگی کاریزماتیک در فرماندهی، و قهرمانان اغلب مردی است که جان خویش را برای وطن فدا کرده‌اند (Hynes, 2004). تجربیات زنان به ویژه زنان عادی از جنگ، به شکلی سیستماتیک و مضاعف مورد غفلت واقع می‌شود؛ آنان نه تنها به دلیل شهروند عادی بودن، بلکه به دلیل جنسیت خویش در روایت‌های تاریخی به حاشیه رانده می‌شوند (Rehn&Sirleaf, 2002; Gardam, 1997).

در کشور ما نیز پس از سپری شدن بیش از سی سال از پایان جنگ تحمیلی، در مجموعه تلاش‌هایی که برای نگارش تاریخ جنگ صورت گرفته، بیش از همه به «رویدادهای تاثیرگذار و مهم» و «شخصیت‌های جریان‌سازی» که واجد اهمیت تاریخی تلقی شده‌اند پرداخته شده است. زنان، به‌ویژه «زنان عادی ساکن در مناطق جنگی» که جنگ نظم پیشین زندگی آنان فرو ریخت و اثرات غیرقابل‌جبرانی بر واقعیت هستی آنان تحمیل کرد، در تاریخ‌نگاری‌ها، روایت‌های نگاشته شده، و پژوهش‌ها غایب هستند.

در تحقیق پیش‌روی تلاش می‌کنیم تا با رجوع مستقیم به تجربیات زیسته‌ی زنده، حقیقی و برگرفته از بطن زندگی زنانی که جنگ تحمیلی را از سر گذرانده‌اند، و گوش سپردن به ناشنیده‌های آنان، به فهمی همه‌شمول‌تر از جنگ ناآشنا آیم. روایتی که این‌بار جنگ را بی‌واسطه از دریچه‌ی چشم زنانی می‌نویسد که چه در هنگامه‌ی جنگ و چه پس از آن، در همه‌ی بازنمایی‌های رسانه‌ای امکانی برای شنیده شدن نیافته‌اند. زنانی که به هنگام آغاز جنگ ساکن مناطق جنگی بوده‌اند و به ناچار به شرق کشور و مشهد مهاجرت کرده و در شهرکی حاشیه‌ای ماندگار شده‌اند. این زنان حامل بخش مهمی از تاریخ معاصر کشورمان هستند؛ تاریخی که تاکنون از دریچه‌ی چشم و زبان آنان نگاشته نشده، و در

پاورقی خاطرات و یادبودها و سالگردها رنگ باخته است. پرسش اصلی پژوهش این است که: جنگ منجر به وقوع چه بحران‌هایی در زندگی زنان درگیر در جنگ مهاجر به شهرک شهید بهشتی مشهد شد و تا به امروز چه تجاربی را از سر گذراندند؟ اکنون پس از گذشت سه دهه از پایان جنگ، آن‌ها چطور این تجارب را درک و تفسیر می‌کنند و چه روایتی از سرگذشت خویش ارائه می‌دهند؟

مطالعات پیشین

بررسی مطالعات پیشین پیرامون تجربه‌ی زنان ایرانی از جنگ، گویای فقر پژوهشی است. اندک پژوهش‌های صورت گرفته تنها به تحلیل کتاب‌های خاطرات زنان قناعت کرده، و از مراجعه‌ی مستقیم به انبوه زنان عادی که جنگ را زیسته‌اند خودداری کرده‌اند. جمشیدی‌ها و حمیدی (۱۳۸۶) با بررسی کتاب‌های خاطرات، مدعی‌اند علی‌رغم تفاوت‌هایی که در تجارب زنان مختلف وجود دارد، می‌توان از پدیده‌ای تحت عنوان تجربه زنانه از جنگ یاد کرد. آنان تجربیات زنان از جنگ را ذیل مفاهیم: از جاکندگی، انفجار در ساختار خانواده، تغییر در خویشتن زنانه، بدن زنانه، تعلیق، و بازجای‌گیری در زندگی روزمره دسته‌بندی کرده‌اند. جوادی یگانه و صفی (۱۳۹۲) در «روایت زنانه از جنگ» یکی از کتاب‌های خاطرات زنان «دا» را تحلیل گفتمان کرده و نتیجه گرفته‌اند که این کتاب پا را از گفتمان سنتی فراتر نهاده و با کرداری مردانه و گفتاری زنانه به خلق متنی نو دست زده است. فلاح (۱۳۹۲) با بررسی چند کتاب خاطرات نتیجه گرفته که تجربه زنان از جنگ، تجربه‌ای دوگانه است؛ تجربه سکون و سازگاری در زنان سنتی، و تجربه تحرک و تحریک در زنان فعال.

مبانی نظری

ماهیت جنگ‌ها درک نمی‌شود مگر به جای مطالعه از بالا، که خون و اشک و لبخند را می‌زاید، به تجربیات زیسته مردم عادی درگیر در جنگ‌ها بپردازیم (Sylvester, 2013). در بدنه‌ی گفتمان جنگ، زنان به ندرت گروهی مستقل محسوب شده و عموماً به همراه کودکان، تحت عنوان «گروه‌های آسیب‌پذیر» طبقه‌بندی می‌شوند؛ این در حالی است که تجارب زنان از جنگ، تجاربی خاص است (Rehn&Sirleaf, 2002). زنان، جنگ و آوارگی و دنیای پس از آن را

به شیوه‌ای متفاوت با مردان تجربه می‌کنند؛ این به دلیل معانی اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی از پیش موجودی است که مفهوم «جنسیت» را احاطه کرده است (Porter, 2016). زنان جنگ‌زده در قیاس با مردان به ندرت از منابع، اقتدار یا کنترل بر محیط و نیازها، و حقوق سیاسی مشابه برخوردارند، و بیش از مردان با موانع ساختاری که به تزلزل اقتصادی، اجتماعی، و جسمی می‌انجامد روبه‌رو هستند (Rehn&Sirleaf, 2002; Seguin et al., 2017). بر این اساس می‌توان ادعا کرد، مطالعه‌ی تجارب جنگ، باید ضرورتاً «جنسیت‌محور^۱» باشد.

مفهوم «تجربه‌زیسته» مولود فلسفه‌ی آلمانی، و سنت پدیدارشناسی است (Burch, 1990). با وجود تاکید پدیدارشناسی بر توصیف تجارب زیسته‌ی بشری در نهایت پیچیدگی، از سوی فلسفه‌ی فمینیستی مورد انتقاد قرار گرفته است. آن‌ها معتقدند که سوژه‌ی پدیدارشناسی سنتی، سوژه‌ای بدون جنسیت و فردگرا است که تنها ادعای بی‌طرفی دارد، اما امکان تحلیل «بدن‌مندی جنسیتی^۲»، «سلسله‌مراتب جنسیتی» و «تفاوت و نابرابری جنسیتی» را سد می‌کند. نه تنها پدیدارشناسی هوسرلی، بلکه دازاین هایدگری، و اندیشه‌های مرلوپونتی درباره بدن نیز، به دلیل وجود مفروضات مردانه مورد انتقاد قرار گرفته‌اند (Simms&Stawarska, 2014; Missaggia, 2020). فیلسوفان فمینیست تلاش کردند تا با نگاهی انتقادی، عنصر جنسیت را به پدیدارشناسی اضافه کنند. به عقیده بسیاری از محققان، «جنس دوم^۳» سیمون دوبووار، هنوز هم بهترین نمونه از این رویکرد است (Fisher, 2000).

از دهه ۱۹۷۰ فیلسوفانی چون آیریس ماریون یانگ^۴، لوس ایریگارای^۵، و جودیت باتلر^۶، پدیدارشناسی را با نظریه فمینیستی ترکیب کردند، و از آن پس «پدیدارشناسی فمینیستی^۷» به زیرشاخه‌ای انتقادی در پدیدارشناسی بدل شد (Missaggia, 2020). از نظر پدیدارشناسان فمینیست، «امر شخصی» پدیدارشناسی که اول شخص، ذهنی، و مبتنی بر تجربه است عمیقاً با ساختارهای وسیع‌تر اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک مرتبط است

1 . Gender-based

2 . Gendered embodiment

3. The Second Sex

4 . Iris Marion Young

5 . Luce Irigaray

6 . Judith Butler

7. Feminist phenomenology

(Allen-Collinson, 2011). در این رویکرد، هستی جنسیتی به مرکز گفتمان پدیدارشناسی آمده، و با توسل به روش‌های بدن‌مند شناخت و قضاوت و عمل، امکان شنیده شدن صدای زنان فراهم می‌شود (Simms & Stawarska, 2014; Kruks, 2014).

از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ متفکران موج سوم فمینیسم، ذات‌گرایی^۱ تفکرات فمینیستی پیشین که با نسبت دادن ویژگی‌های مشترک به زنان، آنان را به مثابه یک گروه همگن طبقه‌بندی می‌کردند، مورد انتقاد قرار دادند (Stone, 2004). در سال ۱۹۸۸ لیندا آلفوف، مفهوم «جایگاه‌مندی»^۲ را ارائه کرد. او با زیر سؤال بردن تعریف عام، مطلق، زیستی، غیر-تاریخی و ذات‌گرایانه درباره‌ی امر زنانه، تاکید کرد که هویت و تجربیات سوژکتیو زنان حاصل روابط شبکه‌ی درهم‌پیچیده‌ی جایگاه‌های گوناگون زنان در متن تاریخی و اجتماعی آنان است. هویت سیال زنان حاصل نسبت‌های گوناگونی چون متن عینی اقتصادی، نهادها و ایدئولوژی‌های فرهنگی و سیاسی، قومیت، نژاد، و طبقه اجتماعی آنان است (Alcoff, 1988). نظر به این‌که اندک پژوهش‌های صورت گرفته درباره‌ی تجربیات زنان از جنگ هشت ساله، بدون رجوع مستقیم به زنان درگیر، و تنها با اتکا به منابع نوشتاری چون خودزندگی-نامه‌نویس‌ها صورت گرفته، این پژوهش با رجوع مستقیم به بخشی از زنان درگیر در جنگ، تجربیات زیسته‌ی آنان را با رویکرد «پدیدارشناسی فمینیستی» مطالعه می‌کند. از سوی دیگر پژوهش‌های پیشین، با رویکردی ذات‌گرایانه و بی‌توجه به جایگاه‌مندی سوژه‌ها، هستی زنان درگیر در جنگ را به وجه جنسیتی تقلیل داده و مدعی‌اند که تجربه‌ی زنانه از جنگ را روایت کرده‌اند. این تحقیق با عطف توجه به مفهوم «سوژکتیویته‌ی جایگاه‌مند»، علاوه بر پررنگ کردن «تجربه و هستی جنسیتی»، سایر عناصر سازنده‌ی هویت زنان شرکت‌کننده که شامل: «طبقه اجتماعی»، «قومیت»، و «فرهنگ» که نقشی مهم در تجربیات آنان دارد را مدنظر قرار خواهد داد.

روش پژوهش

این پژوهش با روش کیفی و رویکرد «روایت‌گری ساختارگرایانه» انجام شده است. برای ورود به زمین تحقیق، ابتدا با اطلاع‌رسانی بانفوذ در میدان، ارتباطی دوستانه برقرار کرده و اعتماد

1. Essentialism
2. Positionality

وی را جلب نمودیم. اطلاع‌رسان اول تحقیق از طریق ازدواج با یکی از مهاجرین خوزستانی، به دنیای شهرک راه یافته و بیش از دو دهه در آن فضا زیسته بود. به کمک اعتبار وی در میان زنان شهرک، و با صرف زمان و تلاشی پیگیرانه، موفق شدیم با زنان مشارکت‌کننده ارتباطی دوستانه برقرار کرده، و با درگیر شدن در دنیای روزمره آنان، موافقت آن‌ها برای حضور در تحقیق را کسب کنیم. در مسیر همین تلاش‌ها بود که با اطلاع‌رسان دوم پژوهش آشنا شدیم؛ او فرزند یکی از زنان مشارکت‌کننده در تحقیق بود که در شهرک زاده شده و همه‌ی عمر خود را در آن جا زیسته بود. به این ترتیب به کمک نمونه‌گیری هدفمند^۱، ۳۲ نفر از زنانی که جنگ را تجربه کرده و در «شهرک شهید بهشتی مشهد^۲» ساکن بودند در تحقیق مشارکت کردند. جدول ۱ مشخصات این زنان را بازگو می‌کند.

جدول ۱: مشخصات مشارکت‌کنندگان

ردیف	نام	سن تقریبی	قومیت	شهر محل سکونت پیش از جنگ
۱	منیره	۸۵-۸۰	عرب	خرمشهر
۲	ربابه	۶۵-۶۰	فارس	آبادان
۳	زینب	۴۵-۴۰	عرب	خرمشهر
۴	راحله	۴۵-۴۰	عرب	خرمشهر
۵	ماجده	۵۰	عرب	آبادان
۶	صابره	۴۰	عرب	خرمشهر
۷	رضیه	۴۵-۴۰	عرب	خرمشهر
۸	ذاکره	۶۰-۵۵	عرب	خرمشهر
۹	ناجیه	۷۰-۶۵	عرب	خرمشهر
۱۰	حبیبه	۵۰	عرب	خرمشهر
۱۱	فاطمه	۵۰-۴۵	عرب	خرمشهر
۱۲	سمیه	۵۰	عرب	خرمشهر

1. Purposive sampling

۲. شهرک در جنوب شرقی مشهد، و در کوی ۲۲ بهمن واقع شده است. ۳۰ بلوک ۵ طبقه دارد و هر بلوک شامل ۴۵ واحد مسکونی است. جمعیت این شهرک حدود ۷۰۰۰ نفر است. ساکنان این شهرک عموماً مهاجران خوزستانی هستند و (۹۵٪) این جمعیت به لحاظ قومیتی عرب هستند. شهرک از مناطق حاشیه‌ای و کم-برخوردار مشهد محسوب می‌شود.

ردیف	نام	سن تقریبی	قومیت	شهر محل سکونت پیش از جنگ
۱۳	مائده	۶۰	عرب	آبادان
۱۴	زهرا	۷۰-۶۵	عرب	خرمشهر
۱۵	ملیحه	۶۵-۶۰	فارس	آبادان
۱۶	محبوبه	۵۰-۴۵	عرب	خرمشهر
۱۷	مهین	۵۵-۵۰	فارس	آبادان
۱۸	هدی	۴۰	عرب	خرمشهر
۱۹	نجمه	۵۰-۴۵	عرب	خرمشهر
۲۰	الهام	۴۰-۳۵	عرب	خرمشهر
۲۱	لیلا	۶۰	عرب	خرمشهر
۲۲	ناهید	۴۵-۴۰	عرب	آبادان
۲۳	معصومه	۷۰-۶۵	عرب	خرمشهر
۲۴	یگانه	۴۵	عرب	خرمشهر
۲۵	طاهره	۷۰	عرب	خرمشهر
۲۶	هما	۴۵	عرب	خرمشهر
۲۷	نرگس	۴۵	عرب	خرمشهر
۲۸	فهیمة	۴۵-۴۰	عرب	آبادان
۲۹	سارا	۴۵-۴۰	عرب	آبادان
۳۰	طیبه	۴۵-۴۰	عرب	خرمشهر
۳۱	کوثر	۵۰	عرب	خرمشهر
۳۲	تکتم	۶۰-۶۵	عرب	خرمشهر

شیوهی جمع‌آوری اطلاعات «مصاحبه‌های بیوگرافیک-روایتی» بود (ذکائی، ۱۳۸۷). این مصاحبه‌ها عمیق بوده و بدون ساختار از پیش تعیین شده، و تحمیل مجموعه‌ای از سئوالات استاندارد، پیش می‌رود (Elliott, 2005). مشخصه‌ی این مصاحبه‌ها اولویت دادن به روایت راوی، و حداقل دخالت مصاحبه‌گر در فرایند داستان‌گویی است (Esin, 2011). شوتر این مصاحبه‌ها را بازسازی رویدادهای اجتماعی از منظر بی‌واسطه‌ی مشارکت‌کنندگان می‌داند (Schütze, 1997; as cited in Jovchelovitch & Bauer, 2000). پس از بازگشت از میدان، به‌سرعت یادداشتهای میدانی جامعی درباره‌ی تجربه‌ی آن روز، وقایع پیش آمده، برداشتها

و احساسات محقق درباره‌ی شخصیت و زندگی راوی نگاشته می‌شد. سپس مصاحبه‌ها به دقت پیاده‌سازی شده و به این ترتیب روایت‌ها آماده‌ی تحلیل بودند.

برای تحلیل روایت‌ها، ابتدا متن مصاحبه بارها بازخوانی می‌شد تا امکان دستیابی به پیرنگ^۱ یا خط اصلی داستان زندگی هر یک از مشارکت‌کنندگان مهیا شود. در پیرنگ، رویدادها طبق توالی منظمی که براساس آن در یک اثر ارائه شده‌اند، مرتب و با یکدیگر متصل می‌شوند (ذکائی، ۱۳۸۷). برای نگارش خط اصلی داستان هر فرد، بنا به روشی که شوترز پیشنهاد می‌کند: ابتدا عبارت‌های غیرروایی را حذف کردیم، سپس برای توصیف ساختاری محتویات، بخش‌های مختلف و تقطیع شده‌ی روایت را به یکدیگر پیوند زدیم. در مرحله‌ی سوم با بالاتر بردن سطح انتزاع، زندگی‌نامه‌ی شخص را به یک کل بدل کردیم؛ به این ترتیب خط اصلی داستان و چارچوب تجربیات زندگی فرد مطابق با توالی تاریخی از ابتدا تا به امروز نگاشته شد (شوترز ۱۹۸۳، نقل در فلیک، ۱۳۸۷: ۳۶۹). در مرحله‌ی بعد روابط متقابل میان تجربه‌های فردی راویان، و یک چارچوب جمعی را بازسازی کردیم؛ زیرا هدف نهایی پژوهش نه تنها درک روایت‌های فردی در زمینه‌ی داستان زندگی افراد، بلکه درک واقعیت‌های اجتماعی است (Rosenthal, 2004). بنابراین پس از کدگذاری‌های پی‌درپی، و مطالعه‌ی چندین باره‌ی مصاحبه‌ها و خط داستان هر مورد، با مقایسه‌ی تحلیل‌های موردی با یکدیگر، و انتقال تدریجی یافته‌ها به سطح روابط انتزاعی، به یک سنخ‌شناسی از تجربیات-زیسته مشارکت‌کنندگان دست یافتیم (فلیک، ۱۳۸۷: ۴۳۹). به کمک شیوه‌ی توصیه‌شده‌ی پولکینگورن که آن را «تحلیل داستان‌گونه^۲» می‌نامد، با پایبندی به ویژگی‌های روایت-طرح، زمینه، شخصیت‌ها، و با فشرده کردن و تلفیق خط داستان‌ها، یک «داستان کلی یا مرکزی» ساختیم (Polkinghorne, 1995; as cited in Kramp, 2003). این داستان مرکزی حاوی تجربیات مجموع شرکت‌کنندگان است، و پیرنگی کلی از زندگی این زنان را بازگو می‌کند، و در قالب ۳ بخش کلی روایت شده است. هر یک از این بخش‌ها شامل زیرتم‌هایی است که در بردارنده‌ی تجربیات زیسته مشارکت‌کنندگان در آن مقطع زمانی است. برای روایت همدلانه‌تر، هر یک از این زیرتم‌ها حاوی نقل‌قول‌هایی مستقیم از زنان پژوهش است.

1. Plot

2. Storied Analysis

یافته‌های تحقیق

۱. مواجهه با جنگ

شکست نظم زندگی

زمزمه‌ی آغاز جنگ در مرزها، که از چند ماه پیش شنیده میشد و گاه در آرامش شب صدای انفجاری از دور را به گوش می‌رساند، به تدریج حلقه‌ی محاصره‌ی خویش را تنگ‌تر کرد. زنان که از آغاز و عواقب جنگ در هراس بودند، به فکر آماده‌سازی خویش برای رویارویی با شرایط غیرعادی افتادند:

«توی روز صدا کمتر بود، بیشتر توی شب صدا می‌آمد. یخچالا رو پرکردیم، از گوشت و

ماهی و آرد و برنج همه رو گذاشتیم که اگر گفتن جنگه بازار نرییم.» (صابره)

آغاز جنگ به طور رسمی واقعیت خویش را می‌نمایاند، و پس از آن نفیر آذیرهای خطر

به صدا در می‌آید و حملات ارتش عراق آغاز می‌شود. زنان که چشم انتظار بازگشایی مدارس بوده‌اند، به ناگاه با تعلیق جریان عادی امور مواجه می‌شوند:

«بچه‌هام همه چی‌شون آماده، کتاباشون جلد گرفته، خوشحال بودیم که فردا راهی مدرسه

میشن اما راهی بیابون شدن.» (ربابه)

به تدریج شرایط شهر بحرانی می‌شود. آب و برق قطع می‌شود، مغازه‌ها تعطیل می‌شود،

سنگرها و پناهگاه‌هایی برای جان به در بردن بنا می‌شود، و گرسنگی، بیماری، بی‌خوابی، و هراس غوغا می‌کند.

عدم پذیرش فاجعه

این زنان که مدتی بود از ناآرامی مرزها باخبر بودند گمان می‌کردند که جنگ هیچ‌گاه به شهرها و خانه‌ها کشیده نخواهد شد:

«سربازا می‌گفتن برین بیرون از خرمشهر، گفتیم: نه می‌مونیم، این جنگ دو سه روزه

تمام میشه. بابام می‌گفت میان خونه زندگی رو غارت می‌کنن.» (محبوبه)

با شدیدتر شدن آتش حملات، تصمیم گرفتند که به شکل موقتی و بدون برداشتن اموال

و دارایی‌ها، به روستاها، نخلستان‌ها و شهرهای اطراف پناه ببرند. در این مرحله عموماً زنان و

کودکان از شهر خارج می‌شدند و مردان در شهر می‌ماندند:

«خواهرم گفت بزارین برم لباس، شناسنامه‌ها پول هرچی هست و دارم، گفتن ما دو روزه برمی‌گردیم، حالا فقط بریم یکمی آروم بشه. پدرم و عموم موندن گفتن همیشه خونه‌رو خالی بزاریم.» (زینب)

خیال اتمام سریع جنگ و بازگشت، تا روزها دوام می‌یابد و مردم هم‌چنان حاضر به قبول این‌که چه مصیبت سنگینی بر سرشان آمده نبودند.

پیشروی سرمستانه الهه جنگ

به تدریج وضعیت بحرانی‌تر شد و الهه‌ی خشمگین جنگ با هیبت کوبنده‌ی خویش، سرمستانه به جلو خزید. مردم با شنیدن خبر اشغال کامل شهرها مجبور شدند که استان را ترک کرده و به شهرهای دورتر بروند. در این مرحله، رویارویی با بدن‌های خونین کشته‌شدگان و مجروحان، به خصوص پیکرهای زنانه‌ای که جنگ آن‌ها را از هم دریده بود، و عزاداری داغداران آن‌ها، زخم‌های ماندگاری بر دل این زنان زده است:

«مرده‌ها رو از زیر آوار در می‌آوردن. یک دختری رو درآوردن که حمام بود، لخت درش آوردن از زیر آوار. قبلش بارون زده بود، خون و گوشت همه قاطی گل و خاک. چند نفر بودن جیغ می‌کشیدن.» (صابره)

۲. تقلای حفظ بقا

فرار از معرکه، خطر پشت سر یا مصیبت پیش روی؟

با وخیم شدن اوضاع، مردم برای خروج از شهر با موانع زیادی روبرو شدند. مهم‌ترین مسئله، نایاب شدن بنزین و وسائل نقلیه بود. خانواده‌های خوزستانی که معمولاً پرجمعیت بودند مجبور شدند که با زحمت خود را در یک ماشین جای داده و در زیر حملات عراق از شهر خارج شوند:

«ماشین نبود، بنزین نبود، خیلی سخت بود. تو یک پیکان ۲۵ نفر فقط پشت سوار شدیم، جلو بیشتر از ۴ نفر که نمیشد، صندوقم که ۲-۳ تا از مردامون سوار شدن که حامی ما باشن.» (راحله)

با ورود ارتش عراق بسیاری از مردم وحشت زده مجبور شدند که با پای پیاده از شهر خارج شوند. آن‌ها در شرایطی بسیار تراژیک، زیر حملات هوایی برای نجات جان خویش می‌دویدند:

«هرچی پیرزن و پیرمرد بود سوار ماشین کردن. بقیه همه پیاده می‌اومدیم. ما که هیچی دستمون نبود ولی تو دست بچه کوچیکا میدیدی یک دیگ دادن داخلش چند تا بشقاب و قاشق گذاشتن، کتری داخلش استکان گذاشتن، هر بار که خمپاره می‌زد بچه‌ها می‌ترسیدن می‌افتادن ظرفا پخش می‌شدن. بیابون پر مردم بود.» (زینب)

آوارگی

از تلخ‌ترین تجارب زنان خوزستانی، آوارگی است که تا زمان اسکان در شهرهای دور از آتش متحمل شدند. آنها که با دست خالی از شهرهای خود گریخته بودند در سکونت‌گاه‌های موقتی، زیر چادر، خانه‌های متروکه، مدارس و فضاهای لبریز از جمعیت خوابگاه‌های عمومی، کمپ‌ها، مسافرخانه‌ها، خانه‌های فامیل، آشنا و غریبه، و در کمبود نیازهای اولیه‌ی زندگی، تنها در فکر تأمین بقای خویش بودند، و با فقدان‌های عمیقی چون گرسنگی، عدم دسترسی به آب آشامیدنی و امکانات بهداشتی، بیماری، ناامنی، اضطراب، بلا تکلیفی، دل‌تنگی، تعلیق و بی‌خبری از آینده و... دست به گریبان بودند:

«بیماری زیاد شد. گرسنگی کشیدیم. نون و چای که می‌خوردیم چقدر خوشمزه بود برامون، چون همون هم سیر نمی‌شدیم. از نظر بهداشت خیلی اونچنانی نبود. آب از جوی آب پر می‌کردیم، برق که نبود، حتی شپش گرفتیم. شب‌ها می‌خوابیدیم خیلی می‌ترسیدیم، دستشویی داشتیم تا صبح خودمون رو نگه می‌داشتیم. دستشویی نبود که، می‌رفتی یه گوشه‌ای.» (رضیه)

پیکر زنانه زیر هجوم فاجعه

در شرایط جنگ، زنان به دلیل بارداری و داشتن نوزاد شیرخوار، بیش از مردان در معرض آسیب قرار داشته، و علاوه بر اینکه سرعت عکس‌العمل‌شان کاهش می‌یابد، مسئولیت‌های بیشتری را نیز عهده‌دار می‌شوند. زنانی که باردار بوده‌اند، زیر حملات هوایی و در هنگام گریز از معرکه و زایمان، با مشقت‌های فراوانی دست و پنجه نرم می‌کردند. زنانی که نوزادان شیر-

خواره داشتند برای سیر کردن آن‌ها در شرایطی که از ترس و گرسنگی شیری در بدنشان نمانده بود، سختی‌های زیادی را متحمل شدند:

«۱۳ ساله بودم که جنگ شروع شد، هفت ماهه حامله بودم. انفجار که شروع شد افتادم تو چارچوب در، دو سه روز زایشگاه بودم، برق و وسایل نبود نمی‌توانستن کمکم کنند، گرفتن بچه خودش باید بیفته. دیگه با دعای مادر بچه رو سقط کردم. روز بعدش مجبور شدیم فرار کنیم.» (هما)

با آغاز جنگ و ورود نیروهای عراق به خاک ایران، تجاوزجنسی برنامه‌ریزی شده‌ی آن‌ها به زنان آغاز شد. زنان از ترس اسیر شدن به دست نیروهای دشمن و مورد تجاوز قرار گرفتن، به هر تلاشی دست می‌زدند. آن‌ها که گاهی هیچ راه فراری برای خویش متصور نبودند، حتی به خودکشی می‌اندیشیدند:

«زن برادرم گفت بهترین کار اینه که بریم خودمون بندازیم آب. از این بهتره که بیوفتیم تو دست عراقی.» (ربابه)

با نزدیک شدن ارتش عراق، مردان خرمشهری که نقل تجاوز جنسی سربازان عراقی به زنان مرزنشین را شنیده بودند، با نگرانی به فکر خارج کردن زنان از معرکه افتادند:

«پدرشوهرم گفت می‌ترسم، من شش تا دختره باکره تو خونه دارم.» (ذاکره)

در مواردی که عده‌ای حاضر به خروج از شهر نمی‌شدند، برخی از مردان تهدید می‌کردند که در صورت عدم خروج به موقع، تمامی دختران را خواهند کشت:

«گفت یا می‌رین یا همه‌ی دخترارو من خودم می‌کشم.» (فاطمه)

با شروع آوارگی در محل‌های اسکان جنگ‌زدگان که مردمی با فرهنگ، آداب و اخلاقیات متفاوت را مجبور به زندگی در کنار یکدیگر کرده بود، باز هم خطرات فراوانی زنان را تهدید می‌کرد. زنان برای حفاظت از خویش چاره‌جویی کرده و عموماً یا به طور دسته‌جمعی به انجام امور مختلف می‌پرداختند، یا از پشتیبانی مردان خانواده برخوردار می‌شدند:

«شب یکم آب قوی می‌شد، جمع می‌شدیم چند نفر زن و دختر، مردا هم جلوی خونه‌ها ایستادن تا ما بریم آب بیاریم. همه نوع آدم تو اون منطقه بود. اگه یکمی دیر می‌کردیم می‌دیدیم پدرم میومد.» (زینب)

سرمايه، ناجی بقا

از فاکتورهای تعیین‌کننده در زندگی این زنان، میزان سرمايه‌های خانوادگی آنان پیش از وقوع جنگ است. مجموع درهم‌تنیده‌ی سرمايه‌های افراد و پتانسیل این دارایی‌ها برای تبدیل شدن به یکدیگر، چون سپر بلایی از شکسته شدن افراد در برابر سختی‌های جنگ جلوگیری کرده، و حفظ بقا و بهبود زندگی‌شان را تسریع کرده است:

«پدرم تاجر بود تو خرمشهر. خب آشنا زیاد داریم تهران. همیشه می‌اومدن خرمشهر. بابام زنگ زد به یکی از دوستاش که جریان اینجوریه. گفت قدمتون بالای چشم. ما خونه خالی می‌کنیم بیاین، شما رو سر ما جا دارین.» (راحله)

هرچقدر خانواده‌های جنگ‌زده از میزان کمتری از سرمايه‌ها بهره‌مند بودند، شرایط دشوارتری را تجربه کرده، و بیشتر به سرمايه‌ی ملی، ساخت دولت، کمک‌های مردم خیر، و در نهایت با تشکیل «بنیاد امور جنگ‌زدگان»^۱، به کمک‌های بنیاد متکی بودند. در ماه‌های ابتدایی جنگ، به دلیل حجم بالای جنگ‌زدگان از سویی، و درگیری در جنگی سنگین در مرزها از سوی دیگر، دولت هنوز نتوانسته بود به شکلی منسجم به بسیج قوا برای کمک به آوارگان جنگی بپردازد. آوارگان در این دوران زندگی مصیبت‌باری را تجربه کردند و جنگ اصلی آن‌ها، جنگ تأمین بقا بوده است. پس از ماه‌های ابتدایی، با تشکیل بنیاد امور جنگ-زدگان و تشویق توده‌های مردم برای کمک به آوارگان، نیازهای مادی و معنوی آنان تا حدودی تأمین شد.

از هم گسیختگی ساختار خانواده و نهاد خویشاوندی

جنگ علاوه بر این که ساختار خانواده‌ی هسته‌ای را - با شهادت عده‌ای پیش از گریختن از شهرها و پس از آن، و دور کردن مردان و پسران که مشغول رزم بودند و بسیاری از آنان به شهادت می‌رسیدند - از هم درید، ساختار نهاد خویشاوندی را نیز دچار از هم‌گسیختگی کرد. در دوره‌ی جنگ، هر یک از خانواده‌ها بنا به تقدیر و یا از سر ناچاری، شاید هم به دنبال امکاناتی بیشتر، راهی دیاری شدند و اسکان یافتند:

۱. «بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی»، نام بعدی «بنیاد امور جنگ‌زدگان» است که در سال ۱۳۶۰، برای برنامه ریزی و هماهنگی فعالیت‌های کمک‌رسانی و تأمین نیازهای مادی و معنوی مهاجران جنگ عراق با ایران تأسیس شد.

«هر کدوم وارد یک شهری شدیم، مثلاً خاله‌هام رفتن سریندر، ماها مشهد موندیم، هرکی یک شهری رو انتخاب کرده برای زندگی، خانواده‌ها تقریباً از همدیگه دور شدن، قبل جنگ ماها همه نزدیک همدیگه بودیم.» (طیبه)

در شرایطی که خانواده‌ها بیشتر در فکر نجات و حفظ بقای خویش بودند، بسیاری از پیوندهای خویشاوندی فراموش شده و زیر پای گذارده شد؛ کمرنگ شدن علقه‌های خویشاوندی، پس زدن و طرد آن در نتیجه‌ی شرایط بحرانی که بر سامان خانواده‌ها تحمیل شده بود، از دیگر آثار جنگ بود:

«تو جنگ آدما رو شناختیم. خوب و بد رو، از خانوادت از غریبه. خانواده‌هامون از ما دور شدن، محبتا کم شد، هرکی می‌بینی بار خودشو گذاشت رو شونش و گف یاعلی.» (ناجیه)

از دست رفتن دارایی‌ها و نزول پایگاه طبقاتی

از دست رفتن دارایی‌ها در نتیجه‌ی غارت و تخریب گسترده‌ی منازل، مراکز تجاری و انبارها، و از دست رفتن مشاغل و کسب‌وکار مردان خانواده، از تأسفاترین تجارب زنان از جنگ است:

«آتش‌بس که شد و بابام برگشت لابه‌لای لباسا فقط چندتا تیکه طلا پیدا کرد. ما دو تا ماشین داشتیم. خرمشهر همش خرما بود، یکی مخصوص خرما بود، یکی‌ام که ماشین خصوصی خودش بود. وضع خیلی خوبی داشتیم. خونمون ۳۰۰ متر بود. دیگه اثری نبود از اون همه زندگی.» (یگانه)

بدین ترتیب آنها بخش اعظمی از سرمایه‌های خویش را از دست داده و از لحاظ طبقاتی به‌شدت سقوط کردند. سقوطی که آنها را به رسیدگی‌های دولتی متکی می‌نمود. اگرچه دولت تلاش کرد تا با تشکیل بنیاد امور جنگ‌زدگان، نیازهای مختلف این افراد را برطرف کند، اما این مسئله ماهیت فاجعه‌ای که برای این زنان اتفاق افتاده بود را تغییر نمی‌داد. بیکاری گسترده در میان مردان خانواده که مشاغل خویش را از دست دادند نیز منجر به محرومیتی دامن‌گیر شد که عواقب آن تا به امروز بر آنان تحمیل می‌شود:

«مردم بیکار شده بودن، مثلاً پدرم که تعمیرکار ماشین بود دیگه سرمایه‌ای نداشت که دوباره بخواد اون کارو انجام بده. اون‌ی که کار درست و حسابی تونست برای خودش جور کنه تو این مدت خوبه، اون‌ی که نتونست تا حالا هنوز لنگ زندگیه.» (طیبه)

بازماندن از تحصیل و ازدواج زودهنگام

آن دسته از این زنان که در هنگام وقوع جنگ در دوران تحصیل بودند و مجبور به ترک شهرها شدند، عملاً سال تحصیلی را از دست دادند. در دوران آوارگی، در شهرهایی غریب و موقعیتی دشوار، بسیاری از این دختران از تحصیل بازماندند. آن‌ها در سخنان خود بارها با حسرت، از فرصت از دست رفته‌ی تحصیلات یاد می‌کردند. وقوع جنگ و مشکلات پسینی آن، در کنار ساختار سنتی و مردسالار سبب شد تا این دختران ترک تحصیل کرده و خانه‌نشین شوند، و خیلی زود ازدواج کنند:

«کلاس دوم دبستان بودم، بعد نگذاشتن ادامه بدیم. این جنگ به ضرر ما تموم شد بی‌سواد موندیدم. بچهٔ سومم تو شکمم بود رفتم نهضت. می‌خواستم به چیزی یاد بگیرم به بچه‌هام یاد بدم.» (سارا)

عواقب شوم جنگ همچون نگرانی از امنیت و آینده‌ی دختران در شهرهای غریب، و تنگناهای اقتصادی خانواده‌ها سبب شد تا دختران را در سنین پایین شوهر دهند:

«۱۳ سالم بود. عمم دوتا از پسرش رو تو جنگ از دست داد، به خورده حالتی افسردگی داشت. فقط یک پسر داشت که سی و خورده‌ای بود. باهاش ازدواج کردم و خیلی اذیت شدم. تازه اوج بازیام بود. اوج درس خوندم بود.» (یگانه)

۳. احیای زندگی و تکاپوی بهبود آن

بازگشت به زندگی در خانه‌ای نه از آن خود

این بخش بازگوکننده‌ی دور شدن از واقعیت فیزیکی جنگ، و تکاپویی حسرت‌بار برای بازگشت به زندگی در منطقه‌ای دور از خانه است. مقصد نهایی آوارگی این زنان مشهد بود. زندگی در شهرک شهید بهشتی به دلیل جمعیت زیاد مهاجرین جنگی که به مشهد آمده بودند با مشکلات فراوانی همراه بود. اگرچه خانواده‌های مهاجر، شهرک را اقامتگاهی موقتی می‌دانستند و در انتظار بازگشت به خانه‌های خویش بودند، اما تلاش می‌کردند که شرایط را دل‌پذیرتر کرده و زندگی را سر و سامان دهند؛ دولت نیز یاری‌شان می‌کرد تا رنگ زندگی عادی را ببینند. بنیاد جنگ‌زدگان به منظور خوداشتغال کردن زنان، کلاس‌های خیاطی، قالی‌بافی و سایر هنرهای کاربردی برگزار می‌کرد، بچه‌ها به مدرسه بازمی‌گشتند، مردان به

دنبال یافتن کار و درآمدی می‌رفتند، جوانان ازدواج می‌کردند، زوج‌های جوان بچه‌دار می‌شدند، و کم‌کم زندگی عادی در حالی که سایه‌ی سنگین جنگ را به دنبال خود می‌کشید، چهره‌ی خویش را نشان می‌داد. در سال ۱۳۶۱ و با پیچیدن خبر آزادی خرمشهر، مردم با هلهله آماده شدن شرایط برای بازگشت را جشن گرفتند؛ اما این شادی دیری نپایید، و اطلاع از وضعیت فاجعه‌بار و حجم تخریب شهرها امید به بازگشت را ناامید کرد:

«خرمشهر که آزاد شد یه پرچی گرفتن گشتیم تو شهرک به هوای اینکه الان دیگه بر-
می‌گردیم، متاسفانه اینطوری نشد، آقامون یه سر رفت خرمشهر، میگه رفتیم دیدم نه
خرمشهر فقط باید بشینی و گریه کنی.» (ذاکره)

پس از اتمام جنگ، با اعطای کمک‌های دولتی برای بازسازی خانه‌ها و فراهم کردن امکان حمل‌اناثیه‌ی مهاجرین، بسیاری از ساکنین شهرک به شهرهای خود بازگشتند؛ بدین ترتیب از تراکم جمعیت شهرک کاسته شد، و به تدریج هر خانواده در خانه‌ای مستقل به زندگی ادامه داد. بعدها خانه‌های شهرک با اقساط بلندمدت و قیمتی پایین‌تر از ارزش واقعی به این افراد واگذار شد. خانه‌دار شدن در مشهد و پیدا کردن شغل و امنیت نسبی، از میزان رغبت بسیاری از ساکنان شهرک به بازگشت کاسته است:

«من حتی اگه بخوام برگردم، کجا برگردم؟ نه خونه‌ای نه جایی نه هیچی. اینجا از طریق
دولت این خونه رو خیلی ارزون خریدیم وگرنه الآن حتی خونه‌ام نداشتم. به خاطر کار
شوهرم نتونستیم برگردیم.» (سارا)

کمبود امکانات آموزشی، رفاهی، خدماتی و پزشکی، و کندی روند بازسازی شهرهای درگیر جنگ نیز سبب شده که برخی از ساکنان شهرک ماندگاری در مشهد را به بازگشت ترجیح دهند. با این حال، هنوز هم اکثریت مهاجرین مانده در شهرک، پس از گذشت بیش از ۳۰ سال، خود را نه شهروند مشهد، بلکه میهمانی عازم به خانه می‌دانند و استعاره‌ی قوی «بازگشت» از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی‌شان است:

«ما اول گفتیم تا برنگردیم شهرمون ازدواج نمی‌کنیم، ازدواج کردیم، بچه‌هامون رو اینجا
مدرسه نمی‌فرستیم، بچه‌هامونم مدرسه رفتن، ازدواج کردن، نوه‌دار هم شدیم ما هنوز
اینجاییم.» (فاطمه)

به حاشیه رانده شدن و فروکاسته شدن به دیگری در برخورد با فرهنگ مشهد

این زنان و خانواده‌های آنان، به تدریج روال عادی سبک زندگی خویش را از سر گرفتند. آن‌ها با لباس‌های محلی و زبان مادری در شهری قدم می‌زدند که انتظار مشاهده‌ی هر روزه‌ی چنین تفاوت‌هایی را نداشت.^۱ این شیوه‌ی زندگی هر چند که به تفاوت فرهنگی میان آن‌ها و اهالی مشهد اشاره می‌کرد اما اقدامی آگاهانه برای برجسته کردن چنین تمایزی نبود، و آن‌ها خواهان پذیرفته شدن و ادغام در فضای شهری بودند:

«من تو این ۳۰ سال که اومدم مشهد خیلی اذیت دیدم از مشهدی‌ها. بیرون از شهرک

نمی‌تونم زندگی کنم. حتی اگه ساکت باشیم باز می‌گن ببین عربارو.» (راحله)

اهالی مشهد، شهرک شهید بهشتی را به نام شهرک عرب‌ها می‌شناسند؛ نام‌گذاری خود نشان از دیگری‌سازی قومیتی دارد. فرهنگ غالب مشهد براساس دیگرهراسی قومی، خصوصیات اهالی شهرک را به محدود افراد خلافاکار ساکن در شهرک تعمیم داده است:

«اسم شهرک رو گذاشتن شهرک لته. کسی هم که خبر نداره می‌گن نری شهرک اگه بری

تیکه تیکت می‌کنن.» (ماجده)

آنان در پاسخ تلاش کردند تا با تاکید بر عناصر هویتی و فرهنگی خویش، اجتماع همگون خویش را بسته‌تر نگاه داشته و روابط درونی خود را گسترش دهند؛ این روش به تدریج به استراتژی بقا-بهبود، و تسلی سوگ فرهنگی که تجربه می‌کردند بدل شد.

شهرک، محله‌ای تمام‌عیار یا پناهگاهی بالاجبار؟

این زنان و خانواده‌های آنان بر مبنای گذشته‌ی مشترک ناشی از وقوع جنگ، هویت مشترک، و جغرافیای خاص شهرک، فضایی ساخته‌اند که حائز ویژگی‌های محله‌ای است. تداوم ارتباطات اهالی با یکدیگر برای ۳۰ سال -آن زمان که تنها جان‌به‌دربردگانی از فاجعه بودند- آن‌ها را به اعضای یک خانواده‌ی همبسته تبدیل کرده که در شادی‌ها و غم‌ها در کنار یکدیگرند:

«من تنها نیستم، شکر خدا همه همسایه‌ها خوب، یعنی همسایه که نیستیم الان همه

خواهر و برادریم. پدر و مادر کو؟ همه رفتن، خواهر برادرا همه اون‌ورن، ماییم که به هم

نزدیکیم.» (ذاکره)

۱. ۹۵٪ ساکنان شهرک شهید بهشتی مشهد از قومیت عرب هستند.

اهالی در مدیریت مسائل شهرک بر مبنای خواست ساکنین، و تلاش‌های جمع‌گرایانه مصر هستند. آنان برای برپا داشتن امنیت در شهرک، و رفع مشکلاتی چون حضور فروشندگان و خریداران مواد مخدر پیگیرانه تلاش می‌کنند:

«اینجا شب‌اگه برات کار پیش‌اومد رفتی، دختر داری تو خونه مطمئنی. امنیتی که اینجا هست همت خود مردمه. خرید و فروش مواد اینجا زیاد بود، ولی خود مردم شهرک ایستادن.» (زینب)

اما نباید فراموش کرد که این شهرک، روی دیگری نیز دارد. عموم زنانی که در شهرک زندگی می‌کنند از طبقه‌ی کم‌درآمد جامعه‌اند.^۱ با پایان جنگ، افرادی که به لحاظ توان مالی در شرایط بهتری بودند شهرک را ترک کردند؛ آن‌ها یا به شهرهای خود بازگشتند، و یا در صورت ماندن در مشهد، به خارج از شهرک کوچ کردند:

«از نظر بومی بودن و همسایه‌ها انگار شهر خودمونه، اما متأسفانه سر و صدا زیاده. فکرشو بکن ۴۵ تا خونه تو یک واحد آپارتمانی. دوتا خوبن سومیش ناهنجاره. من از خدومه یه چیزی بتونم تهیه کنم بچمو ببرم بیرون.» (یگانه)

هرچند که غالب ساکنین شهرک از لحاظ قومیتی عرب هستند، با این حال یکدست نبوده، و دارای خاستگاه‌های متفاوتی‌اند:^۲

«تنها مشکلمون اینجا فرهنگ خیلی ضعیفه، هرچی هم می‌خوان فرهنگ‌سازی کنن بین این جمعیت نمیشه. بعضیا نمی‌خوان قبول کنن که سالهای سال اینجا دارن زندگی می‌کنند.» (فاطمه)

قدرتمند شدن و رشد سوژگی زنانه

سیاری از پژوهش‌های صورت گرفته درباره‌ی جنگ، زنان را از اصلی‌ترین قربانیان جنگ می‌دانند. اما مطالعه‌ی تجارب زنان شرکت‌کننده در این پژوهش نشان داد که آن‌ها هرگز قربانیانی دست‌وپا بسته و فرودست نبوده‌اند؛ بلکه با قبول مسئولیت‌هایی فراتر از تصور، تجربیاتی متفاوت از زنان دور از مناطق جنگی را از سر گذرانده‌اند. آن‌ها که عموماً در ساختاری سنتی و مردسالار زاده شده و با نقش‌های جنسیتی خویش خو گرفته بودند، پس

۱. شهرک شهید بهشتی حدود ۳۵۰ خانوار تحت پوشش کمیته امداد و بهزیستی دارد.

۲. نحوه زندگی قبل از مهاجرت خانوارهایی که به استان خراسان مهاجرت کرده بودند: ۵۹/۳٪ ساکن شهرها، ۳۸/۷٪ ایلات و عشایر، و ۲٪ ساکن روستاها بوده‌اند (بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی، ۱۳۶۶).

از آغاز جنگ و غیاب مردان خانواده با دنیایی سراسر متفاوت روبه‌رو شدند. اگرچه چیزهای زیادی از دست داده بودند، و مصائب و فقدان‌ها بر قامتشان شلاق می‌زد، اما قوی‌تر، خودآگاه‌تر، و قدرتمندتر شده بودند. مادران برای حفظ بقا و نجات فرزندان خطرها را به جان خریدند، در آوارگی برای بقا و آسایش عزیزان مرارت کشیدند، و پس از مهاجرت و استقرار در مشهد، مسئولانه برای ادامه‌ی زندگی تلاش کردند. برخی از زنان این پژوهش در طی سالیان پس از جنگ، به دلیل از دست دادن همسر خویش در جنگ، فوت همسر، طلاق، بی-مسئولیتی یا چندهمسری مردان، یا تجرد، به تنهایی معیشت خانواده را بر عهده گرفتند و علی‌رغم سطح پایین سواد و مهارت‌های شغلی، راهی بازار کار و فعالیت اقتصادی شده‌اند:

«از سال ۶۱ روزمزد رفتم سرکار. سال ۶۸ که آقامون فوت کرد رسمی شدم. ۸ تا بچه رو بزرگ کردم، بچه کوچیکم ۴ ماهش بود، بزرگه ۱۲ سالش بود. خودمون تن به کار دادیم، زحمت کشیدیم و بچه‌هام الحمدلله رفتن سر زندگیاشون.» (مهین)

جنگ؛ ماتی همواره حاضر

جنگ اثراتی پایدار بر روح این زنان باقی گذاشته است. آنها در هنگام تداعی خاطراتشان بغض کرده و سکوت می‌کردند، و گاهی که به بخش‌های حساس سخنان خود می‌رسیدند، تاب از کف داده می‌گریستند. در برابر آوار فلج‌کننده‌ی زخم‌های جنگ، در حالی که زبان‌شان بند می‌آمد، مدام از جملاتی چون «خیلی زجر کشیدیم»، «خیلی وحشتناک بود»، «خیلی بد بود» استفاده نموده و سعی می‌کردند تا با این واژه‌های تلخ، عمق فاجعه‌ای که بر زندگی‌شان گذشته است را با من تقسیم کنند:

«از کجا می‌خوام شروع کنم از کجا می‌خوام تمام کنم؟ یعنی این جنگ پدر صاحبمونه درآورده. اونقدر اعصابمون خورد شد که حد و حساب نداره. چی بهت بگم؟ بخوام برات تعریف کنم گریه می‌کنی.» (ناهد)

مسئله‌ی دیگر طفره رفتن برخی از این زنان از یادآوری رنج‌ها و تلاش برای گریز از مصاحبه بود. هنگامی که از ناجیه خواستم با من صحبت کند مدام تکرار می‌کرد که «گریه‌ام می‌گیره». راحله نیز اولین جمله‌ای که گفت این بود: «پس تو می‌خوای داغ مارو تازه کنی»^۱.

۱. مهم‌ترین تنگنای اخلاقی این پژوهش چالش میان «ضرورت روایت تجارب این زنان»، در برابر مسئله‌ی «تازه شدن داغ زخم‌های عمیق آنان به هنگام روایت قصه‌ی زندگی‌شان» بود.

از دیگر پیامدهای جنگ که نشان از تأثیرگذاری پیچیده‌ی فاجعه بر روان این زنان دارد، حافظه‌ی تصویری خیره‌کننده‌ی آن‌ها در توصیف صحنه‌های متأثرکننده‌ی است که شاهد بوده‌اند. آنان به رغم آشفتگی فراوان در هنگام بازگویی این تصاویر، قادرند آن را با جزئیات تشریح کنند:

«این صحنه‌ها رو شما می‌دیدین فکر نمی‌کنم از ذهنتون تا عمر دارین پاک بشه. یک مردی رو دیدم بچه‌هاشو مثل گربه‌ای که بچشو با چنگ و دندون اینور اونور می‌کنه فقط می‌دوید. یکی لخت بود، یکی لباس تنش بود، یکی پابرهنه بود.» (صابره)

بیماری‌های روحی از شایع‌ترین مشکلات زنان جان به در برده از جنگ است. فراگیرترین احساس روحی این زنان، تنها در یک کلمه خلاصه می‌شود: «حسرت»؛ حسرت تمام آن چیزهایی که در کلمه و سخن و جمله نمی‌گنجند:

«۲۵ ساله قرص اعصاب می‌خورم. شکستای زیادی خوردیم تو جنگ، کلا سرنوشتمون تغییر کرد. همیشه با خودم میگم اگه جنگ نمی‌شد شاید من الآن خوشبخت بودم، توی بهشت بودیم بعد بهشتمون خراب شد.» (کوثر)

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تجربیات زیسته‌ی تعدادی از زنان عادی اهل خوزستان که با آغاز جنگ تحمیلی ناچار به ترک خانه‌های خویش و سکونت در شهرک شهید بهشتی مشهد شدند، و با پایان یافتن جنگ و تا به امروز، موفق به بازگشت به موطن اصلی خویش نشده و هم‌چنان در این شهرک حاشیه‌ای ساکن هستند را روایت کرده‌ایم. با انجام مصاحبه‌هایی روایی، از دریچه‌ی چشم و ذهن آنان به جنگ نگریستیم، و به مدد تفسیر و بازاندیشی بی‌واسطه‌ی آنان دریافتیم که این رخداد با زیست روزمره‌ی آنان چه کرده است، آن‌ها چطور با فاجعه‌ی جنگ روبه‌رو شده‌اند، چه روزگار و مصائبی را پشت سر گذارده و چگونه بر این مشکلات چیره شده‌اند، و در نهایت چطور و چه زمان دوباره به زندگی بازگشته و زیستی جدید را بر ویرانه‌ی زندگی پیشین خویش بنا کرده‌اند.

رویارویی این زنان با رخداد جنگ، هم‌چون مواجهه‌ی هر انسان وحشت‌زده با فاجعه است. فاجعه‌ای ناگهانی و شوکه‌کننده که ساختار و نظم زیست روزمره‌ی آنان را متوقف کرده و به مثابه‌ی واقعیتی خون‌بار و ویرانگر، قدرت مقهورکننده‌ی خویش را به آنان تحمیل کرده است.

آنان ناباورانه به تکه‌پاره‌های به جامانده از زیست عادی خویش چنگ می‌زدند تا زوال آنچه داشتند را شاهد نباشند، اما افسوس که الهه‌ی مقتدر جنگ کلیت هستی و هویت پیشین آنان را نشانه گرفته و آینده‌ای دیگرگونه و هویتی جدید با عنوان «زنان جنگ‌زده» برای آنان به ارمغان آورده بود. جمشیدی‌ها و حمیدی (۱۳۸۶) نیز تجربه‌ی ازجانندگی و قطع ناگهانی روال عادی زندگی را اولین تجربه‌ی زنان جنگ‌زده می‌دانند. دب^۱ (۲۰۲۱) نیز دریافته که جنگ به شکلی دفعتی ساختار سنتی زندگی زنان بنگلادشی را تغییر داده، به‌طوریکه «امر آشنا» برای همیشه از دست رفته و برچسب «جنگ‌زده» آنان را از فضای خصوصی خانه به فضای عمومی جامعه پرتاب کرده است.

پس از آنکه این زنان فاجعه‌ی خون‌بار در هستی و هویت خود را پذیرفته و با پای برهنه و دستانی خالی از خانه و آتش بی‌امان دشمن گریختند، زمان آن بود که برای زندگی نیمه‌جان خود و فرزندانشان تقلا کنند. بخش زیادی از این تقلا بی‌امان شامل سختی‌های گریز از معرکه و یافتن جان‌پناه و لقمه‌ای نان بوده است. این‌بار این زنان با هویت جدید «آوارگان جنگی» در سکونت‌گاه‌های موقتی و فضاهای لبریز از جمعیت خوابگاه‌های عمومی برای نیازهای اولیه‌ی خود می‌جنگیدند. نجفی‌زاده^۲ (۲۰۱۳) نیز دریافته که زنان کشور آذربایجان، وحشت‌زده از آغاز ناگهانی جنگ، جز فرار با دست خالی چاره‌ای نداشتند؛ او ویژگی‌های این دوران را وحشت روانی، هرج‌ومرج، مشاهده‌ی مرگ دیگران و رنج می‌داند. باک^۳ و همکاران (۲۰۰۰) هم نوشته‌اند که در دوران آوارگی، استانداردهای زندگی زنان جنگ‌زده‌ی گرجی به شدت کاهش یافته و زندگی در مراکز جمعی، کمبود فضا و نرخ فزاینده‌ی فقر، شرایطی استرس‌زا برای آن‌ها به همراه داشته است. در همه‌ی این مراحل، پیکر زنانه‌ی آوارگان زیر هجوم فاجعه‌ی جنگ بوده است؛ بدن زنانه‌ای که از یک‌سوی ترس تجاوز دشمن، و از سوی دیگر ترس آزار جنسی مردان سوءاستفاده‌گری که از شرایط آشفته و شلوغ سکونت‌گاه‌های آوارگان استفاده می‌کردند را در دل داشت. مرتوس (۱۳۸۳) نیز با بررسی تجارب زنان جنگ‌زده‌ی بوسنی، کوزوو و افغانستان، معتقد است که تجاوز جنسی به زنان، قسمت پیش‌بینی‌شده‌ای از استراتژی جنگ، و وسیله‌ای برای تخریب فرهنگ حریف، و رزمگاهی

1. Deb

2. Najafizadeh

3. Buck

تشریفات است که روحیه‌ی اشتراکی زن و ملت را درهم می‌شکند. سوردلوف^۱ (۲۰۱۷) نیز نوشته است که نیروهای داعش از تجاوز جنسی به زنان ایزدی، به‌عنوان ابزاری جهت نسل-کشی آنان استفاده کرده‌اند. در این روزهای دشوار، زندگی و سرنوشت زنان آواره‌ی جنگ بیش از هر چیز در گرو میزان سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانوادگی آنان بود؛ هر چه سهم بیشتری از این سرمایه‌ها در اختیار داشتند، فرایند حفظ بقا و بهبود زندگی‌شان تسریع می‌شد، و آنان که هیچ نداشتند تنها به کمک‌های دولتی و یاری هم‌وطنان خود متکی بودند. از دست رفتن دارایی‌ها پس از محاصره‌ی شهرها، غارت و تخریب گسترده‌ی منازل، مراکز تجاری و انبارها، از دست رفتن مشاغل و کسب‌وکار مردان خانواده، و در نهایت فقر و نزول پایگاه طبقاتی، ارمغان شوم جنگ برای این زنان بود. باک و همکاران (۲۰۰۰) نیز دریافته‌اند که اکثر زنان جنگ‌زده‌ی گرجستانی پیش از جنگ زندگی تقریباً مرفه‌ی داشته‌اند، اما در سال‌های پس از آوارگی، با بار سنگین فقر و بیکاری دست‌وپنجه نرم کرده‌اند. سیم^۲ و همکاران (۲۰۱۸) هم با بررسی خانواده‌های جنگ‌زده‌ی سوریه‌ای ساکن لبنان، به تنگناهای مالی این خانوارها، کمبود درآمد، و کاهش شدید کیفیت زندگی آنان اشاره کرده‌اند. هویت آواره‌ی جنگی و آشفتگی‌های خانوار جنگ‌زده برای بسیاری از دخترکان به معنای بازماندن از تحصیل و ازدواج و مادر شدن‌های زود هنگام بود. ابوحماد^۳ و همکاران (۲۰۲۱) نیز با بررسی وضعیت جنگ‌زگان فلسطینی و سوریه‌ای، ضمن تاکید بر تاثیر نابرابری‌های جنسیتی و رویه‌های سنتی در ازدواج کودکان، به نقش تشدیدکننده‌ی جنگ و آوارگی اشاره کرده، و ازدواج زود هنگام را راهی برای حفظ شرافت خانواده و محافظت از دختران در برابر خشونت جنگ و تضمین آینده آن‌ها می‌دانند. مرتضی^۴ و همکاران (۲۰۱۷) نیز با بررسی جنگ‌زدگان سوریه‌ای، مسائل ایمنی مرتبط با جنگ و جابجایی و احساس ناامنی، بدتر شدن شرایط اقتصادی، و اختلال در آموزش دختران نوجوان را از عوامل افزایش ازدواج کودکان دانسته‌اند. پس از ورود این زنان به مشهد و سکنی گرفتن در شهرک شهید بهشتی، نوبت به هویتی دیگرگونه می‌رسد، «مهاجرین جنگی» هویتی نو است که با دور شدن آن‌ها از واقعیت

1. Sverdlov
2. Sim
3. Abu Hamad
4. Mourtada

فیزیکی جنگ، و تکاپو برای بازگشت به زندگی اما این بار در خانه‌ای نه از آن خود، با هستی آنان در می‌آمیزد. این مرحله که سال‌ها طول می‌کشد، شامل تلاش آن‌ها برای رد شدن از حسرت هستی گذشته، و رها شدن از هویت‌های «جنگ‌زده»، «آواره» و «مهاجر» و آرام گرفتن در پناه ساختار زندگی روزمره در محیط شهری جدید در میهن خویش است. اما این پایان راه هویت‌های برساخته و برچسب‌های منتسب به آنان نبود؛ زیرا تفاوت‌های فرهنگی و قومیت متفاوت آن‌ها، به شکل‌گیری تعصبات فرهنگی، به حاشیه رانده شدن و فروکاسته شدن به دیگری در برخورد با فرهنگ مسلط شهر مشهد منجر شد. این بار این زنان با هویت «هالی شهرک عرب‌ها» از هویت کلی شهروندی مشهد منفک شدند. تشکیل اجتماع همگون فرهنگی با ویژگی‌های محله‌ای در شهرک، بی‌علاقگی به سکونت در نقاط دیگر شهر، و حضور پایدار استعاره‌ی قوی «بازگشت به شهر آبا و اجدادی پیش از جنگ»، از استراتژی‌های دفاعی این زنان در برابر فضای دیگری‌ساز شهر است. رن و سرلیف^۱ (۲۰۰۲) هم دریافته‌اند جنگ‌زدگانی که جوامع خود را ترک می‌کنند «سوگی فرهنگی^۲» تجربه می‌کنند؛ سوگواری برای خانه، زبان یا سنت‌ها. نجفی‌زاده (۲۰۱۳) نیز با بررسی زنان جنگ‌زده‌ی آذربایجانی که دو دهه است در جامعه‌ی جدیدی ساکن شده‌اند دریافته که آنان به امید اینکه بتوانند در آینده‌ای نزدیک به خانه‌ی پیش از جنگ خود بازگردند، همچنان در وضعیت بلاتکلیفی به سر می‌برند؛ به‌طور کامل با وضعیت فعلی خود سازگار نشده و تمایلی به ایجاد ریشه‌های عمیق در اجتماع جدید ندارند. ارچوانیدزه^۳ (۲۰۱۷) نیز با بررسی زنان جنگ‌زده‌ی گرجستانی دریافته است که آوارگان داخلی علی‌رغم زندگی در کشور خود، انزوا، انگ و به حاشیه رانده شدن را تجربه کرده‌اند و در جامعه‌ی خود احساس غریبی می‌کنند؛ هم تعلق دارند، و هم تعلق ندارند، و به‌طور همزمان خودی و غیرخودی هستند.

یکی از نتایج قابل تامل به دست آمده از این پژوهش این بود که جنگ علی‌رغم اثرات شوم و فاجعه‌آمیزی که بر زندگی این زنان داشته، اما به قدرتمند شدن و رشد سوژگی آنان نیز منجر شده است. جنگ به دلیل دور کردن این زنان از فضای خانه و نقش‌های صرفاً زنانه و مادرانه، و پرتاب کردن آنان در میانه‌ی فضای اجتماع، وادار کردن آنان به تقلا و تلاش برای

1. Rehn & Sirleaf
2. Cultural Bereavement
3. Arjevanidze

حفظ بقای خویش و فرزندان در شرایط آشفته‌ی آوارگی، و پس از آن ضرورت بنا کردن یک زندگی جدید در محیطی نو، آن هم در شرایطی که بسیاری از مردان خانواده یا در جبهه‌ها مشغول جنگ بودند، و یا مجروح شده و به شهادت رسیده بودند، و یا به تنهایی قادر به دوش کشیدن بار سنگین ساخت یک زندگی از صفر نبودند، به حضور اجتماعی این زنان و قوی شدن آنان انجامید. حائری و پوچگویربال^۱ (۲۰۱۰) معتقدند که تجربه‌های دوران جنگ زنان، با به چالش کشیدن تقسیم‌کار مبتنی بر جنسیت، پتانسیل ایجاد تحولات اجتماعی را دارد. پانکهورست^۲ (۲۰۰۳) نیز یادآور می‌شود که در دوران جنگ، انتقال مسئولیت‌های اجتماعی از مردان به زنان، امری معمول است؛ حتی در بحبوحه‌ی وحشت درگیری، بسیاری از زنان این تغییرات را به عنوان لحظات رهایی از نظم اجتماعی گذشته می‌دانند. کولائی^۳ (۲۰۱۴) نیز معتقد است که جنگ هشت ساله علی‌رغم همه‌ی رنج‌هایی که برای زنان ایرانی داشت، فرصت‌های قابل‌توجهی در عرصه عمومی برای آن‌ها فراهم کرد؛ در غیاب مردان، زنان توانایی‌های خود برای مدیریت جنبه‌های مختلف زندگی خود را افزایش دادند؛ در این شرایط مقاومت جامعه‌ی سنتی تا حد زیادی کاهش یافت و نیازهای ملموس اجتماعی در زمینه‌های گوناگون، زمینه را برای افزایش فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی زنان فراهم کرد.

آخرین بند روایت زیست زنان حاضر در این پژوهش، تداوم بی‌پایان جنگ در زندگی آنان است، دردی همیشگی که با سفید شدن موی آنان و گذشت ایام همچنان فاجعه‌ی جنگ را به زندگی روزمره‌ی آنان پیوند می‌زند. برای ما که دور از گود بودیم، جنگ در سال ۱۳۶۷ پایان یافت، اما برای این زنان جنگ هرگز پایان نیافته است. چرخه‌ی معیوب جنگ‌زدگی، مثل فاکتورهای ژنتیکی، نسل به نسل می‌چرخد و برای هریک از آنان ارمغانی رو می‌کند. تجربه‌ی زیست روانی این زنان به روشنی گویای آن است که حتی پس از گذشت بیش از سه دهه از پایان فاجعه‌ی جنگ، فراموشی و گذر از این واقعه‌ی هولناک امکان‌پذیر نیست. ارجوانیدزه (۲۰۱۷) نیز تروما و یادآوری رویدادهای خشونت‌آمیز را مهم‌ترین ویژگی زنان گرجستانی که جنگ را پشت سر گذارده‌اند می‌داند. بهروزان^۴ (۲۰۱۵) نیز با بررسی

1. Haeri & Puechguirbal

2. Pankhurst

3. Koolae

4. Behrouzan

روانشناختی- مردم‌شناختی عواقب جنگ هشت ساله، نتیجه گرفته که وقتی جنگ‌ها تمام می‌شوند (اگر هرگز تمام شوند)، نه تنها زخم‌های جسمی و روانی آن‌ها زنده می‌ماند، بلکه خاطرات درونی‌شده‌شان، به بازگشت ادامه می‌دهند.

سخن نهایی آنکه: در این پژوهش با اتخاذ رویکردی متعهدانه نسبت به واقعیتی مغفول مانده، و با حضوری طولانی مدت در میدان پژوهش، تلاش کردیم تا تصویری جامع از تجارب زیسته زنان مشارکت‌کننده روایت کنیم؛ با این حال، به خوبی به محدودیت‌های پژوهش‌مان واقفیم. نخستین محدودیت این پژوهش، ذات ناکافی زبان و ناتوانی عمیق آن در بازتاب حقیقت درونی تجارب، احساسات، و رنج‌های این زنان است؛ ایرادی اساسی که تمامیت‌طلبی هر روایتی را محدود می‌کند، چه برای آنکه صاحب تجربه است، و چه محقق که به دنبال روایت کردن تجربه است. دومین محدودیت این پژوهش به تعریف دقیقی که از زنان مشارکت‌کننده در تحقیق ارائه کردیم بازمی‌گردد. ما با تعیین حد و مرزهای این پژوهش نشان دادیم که از تجربه و جایگاه زنانی با قومیت، فرهنگ، و وضعیت اقتصادی- اجتماعی مشخص به رخداد جنگ نگریسته‌ایم. بنابراین روایت ارائه شده ادعای تعمیم به تمام زنان میهن که با جنگ تحمیلی مواجه شدند را نداشته و تنها یک روایت از هزاران روایت ناگفته و ناشنیده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی. (۱۳۶۶). نتایج آماری طرح سرشماری مهاجرین جنگ تحمیلی استان خراسان، مدیریت طرح و برنامه‌ی آمار با همکاری اداره‌ی کل آمار و مطالعات نیروی انسانی وزارت کار.
- جمشیدی‌ها، غلام‌رضا. حمیدی، نفیسه. (۱۳۸۶). تجربه زنانه از جنگ. زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، ۵(۲) پی‌پای ۱۸، ۸۱-۱۰۸.
- جوادی یگانه، م.، و صفی، س. (۱۳۹۲). روایت زنانه از جنگ تحلیل انتقادی کتاب خاطرات دا. نقد ادبی، ۶(۲۱)، ۸۵-۱۱۰.
- ذکایی، محمدسعید. (۱۳۸۷). روایت، روایت‌گری و تحلیل‌های شرح‌حال‌نگارانه. پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، ویژه‌نامه پژوهش‌های اجتماعی، ۸(۱)، ۶۹-۹۸.
- فلاح، نسرين. (۱۳۹۲). تجربه دوگانه زنان از جنگ. نشریه ادبیات پایداری، ۵(۹)، ۲۳۹-۲۶۴.
- فلیک، اوه. (۱۳۸۷). درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه جلیلی، ه.، تهران، نشر نی.
- مرتوس، جولی. (۱۳۸۳). زن، جنگ، بحران، ترجمه‌ی نجله خندق، تهران، نشر قصه.
- Abu Hamad, B. A., Elamassie, S., Oakley, E., Alheiwidi, S., & Baird, S. (2021). "No One Should Be Terrified Like I Was!" Exploring Drivers and Impacts of Child Marriage in Protracted Crises Among Palestinian and Syrian Refugees". *The European Journal of Development Research*, 33(5), 1209-1231. <https://doi.org/10.1057/s41287-021-00427-8>
- Alcoff, L. (1988). "Cultural feminism versus post-structuralism: The identity crisis in feminist theory". *Signs: Journal of women in culture and society*, 13(3), 405-436. <https://doi.org/10.1086/494426>
- Allen-Collinson, J. (2011). "Feminist phenomenology and the woman in the running body". *Sport, ethics and philosophy*, 5(3), 297-313. <https://doi.org/10.1080/17511321.2011.602584>
- Arjevanidze, N. (2017). "Experiences of protracted displacement in narratives of Internally Displaced women from Abkhazia". In *Materials of the V International Gender Workshop* (p. 21).
- Behrouzan, O. (2015). "Medicalisation As A Way of Life: The Iran-Iraq War and considerations for psychiatry and anthropology". *Medicine Anthropology Theory*, 2(3), 40-60. <https://doi.org/10.17157/mat.2.3.199>
- Buck, T., Morton, A., Nan, S. A., & Zurikashvili, F. (2000). "Aftermath: Effects of conflict on internally displaced women in Georgia". *Wash DC Cent Dev Inf Eval-US Agency Int Dev*, 310.
- Burch, R. (1990). "Phenomenology, lived experience: Taking a measure of the topic". *Phenomenology+ Pedagogy*, 130-160.
- Deb, S. S. (2021). "The Liberation War of Bangladesh: Women and the Alternative

Narratives of the War". *Journal of International Women's Studies*, 22(4), 78-86.
<https://vc.bridgew.edu/jiws/vol22/iss4/6/>

Elliott, J. (2005). Using narrative in social research: Qualitative and quantitative approaches. *Using narrative in social research*, 1-232.

Esin, C. (2011). Narrative analysis approaches. *Qualitative research methods in psychology: Combining core approaches*, 92-117.

Fallah, N. (2013). "Women's Dual Experience of War". *Journal of resistance literature*, 5(9), 239-264. (In Persian)

Fisher, L. (2000). Feminist phenomenology. In *Feminist phenomenology* (pp. 1-15). Dordrecht: Springer Netherlands.

Flick, U. (2006). *An introduction to qualitative research*. SAGE Publications Ltd; 3rd edition.

Gardam, J. (1997). "Women and the law of armed conflict: why the silence?" *International & Comparative Law Quarterly*, 46(1), 55-80.
<https://doi.org/10.1017/S0020589300060115>

Haeri, M., & Puechguirbal, N. (2010). "From helplessness to agency: examining the plurality of women's experiences in armed conflict". *International Review of the Red Cross*, 92(877), 103-122. <https://doi.org/10.1017/S1816383110000044>

Hynes, H. P. (2004). "On the battlefield of women's bodies: An overview of the harm of war to women". In *Women's Studies International Forum* (Vol. 27, No. 5-6, pp. 431-445). Pergamon. <https://doi.org/10.1016/j.wsif.2004.09.001>

Imposed War Immigrant Affairs Foundation. (1987). Statistical results of the Khorasan Province Imposed War Immigrants Census Plan. Management of the statistics plan and program in cooperation with the General Directorate of Statistics and Manpower Studies of the Ministry of Labor. (In Persian)

Jamshidiha, G., & Hamidi, N. (2007). "Female experience of war". *Woman in development and politics (women's research)*, 5(2), 81-108. (In Persian)

Javadi Yeganeh, M., & Sohofi, M. (2013). "A Feminine narrative of war: discourse analysis of DA". *Literary criticism*, 6(21), 85-110. (In Persian)

Jovchelovitch, S., & Bauer, M. W. (2000). "Narrative interviewing". *Qualitative researching with text, image and sound*, 57-74.

Koolae, E. (2014). "The impact of Iraq-Iran war on social roles of Iranian women". *Middle East Critique*, 23(3), 277-291.
<https://doi.org/10.1080/19436149.2014.949937>

Kramp, M. K. (2003). "Exploring life and experience through narrative inquiry". In *Foundations for research* (pp. 119-138). Routledge.

Kruks, S. (2014). "Women's 'Lived Experience': Feminism and Phenomenology from Simone de Beauvoir". *The SAGE handbook of feminist theory*, 75-92.

Mehdiani, R., Karimipour, Y., & Nirabadi, H. (2017). "The effect of the feeling of relative physical deprivation of the immigrants of the Holy War imposed on the sense of spatial belonging, a case study of Shahid Beheshti town in Mashhad". *Comprehensive Quarterly Journal of Sacred Defense*, 1(2), 139-161. (In Persian)

Mertus, J. (2000). *War's offensive on women: The humanitarian challenge in Bosnia, Kosovo, and Afghanistan* (p. 3132). Bloomfield, CT: Kumarian Press.

- Missaggia, J. (2020). "In defence of feminist phenomenology: lived body, facticity and the problem of essentialism". *Revista Ideação*, 1(42), 272-286.
<https://doi.org/10.13102/ideac.v1i42.5483>
- Mourtada, R., Schlecht, J., & DeJong, J. (2017). "A qualitative study exploring child marriage practices among Syrian conflict-affected populations in Lebanon". *Conflict and health*, 11(1), 53-65. <https://doi.org/10.1186/s13031-017-0131-z>
- Najafizadeh, M. (2013). "Ethnic conflict and forced displacement: narratives of Azeri IDP and refugee women from the Nagorno-Karabakh War". *Journal of International Women's Studies*, 14(1), 161-183. <https://vc.bridgew.edu/jiws/vol14/iss1/10/>
- Pankhurst, D. (2003). "The sex war and other wars: Towards a feminist approach to peace building". *Development in practice*, 13(2-3), 154-177.
<http://www.jstor.org/stable/4029589>
- Porter, E. (2016). "Gendered narratives: Stories and silences in transitional justice". *Human Rights Review*, 17(1), 35-50. <https://doi.org/10.1007/s12142-015-0389-8>
- Rehn, E., & Sirleaf, E. J. (2002). Women, war and peace. *New York: UNIFEM*, 207-219.
- Rosenthal, G. (2004). Biographical research. In *Qualitative research practice*. (pp. 48-64). London: Sage.
- Seguin, M., Lewis, R., Razmadze, M., Amirejibi, T., & Roberts, B. (2017). "Coping strategies of internally displaced women in Georgia: A qualitative study". *Social Science & Medicine*, 194, 34-41. <https://doi.org/10.1016/j.socscimed.2017.10.014>
- Simms, E. M., & Stawarska, B. (2014). "Introduction: Concepts and methods in interdisciplinary feminist phenomenology". *Janus Head*, 13(1), 6-16.
<https://doi.org/10.5840/jh20141311>
- Sim, A., Fazel, M., Bowes, L., & Gardner, F. (2018). "Pathways linking war and displacement to parenting and child adjustment: A qualitative study with Syrian refugees in Lebanon". *Social Science & Medicine*, 200, 19-26.
<https://doi.org/10.1016/j.socscimed.2018.01.009>
- Stone, A. (2004). On the genealogy of women: A defence of anti-essentialism. In *Third wave feminism: A critical exploration* (pp. 85-96). London: Palgrave Macmillan UK.
- Sverdlov, D. (2017). "Rape in war: Prosecuting the Islamic state of Iraq and the Levant and Boko Haram for sexual violence against women". *Cornell Int'l LJ*, 50, 333.
- Sylvester, C. (2013). *War as experience: Contributions from international relations and feminist analysis*. Routledge.
- Zakaei, M. (2008). "Narrative, Narratology and Autobiographical Analysis", *Journal of the faculty of humanities and social sciences*, 1(1 (social research)), 69-98. (In Persian) <https://www.sid.ir/paper/397832/en>